

در اگزیزتانس و جان انسان ایرانی میل به تحول شکل گرفته است

بیژن عبدالکریمی ضمن مقایسه تطبیقی
رخدادهای اعتراضی آبان 98 و 1401
راهکارهای عملی برای عبور از بحران
اخیر ارائه می‌کند

الگوی زاهدان برای تمام ایران؟

سیستم؛ مطبوعات داخلی را خفه کرده

فرزندان کشور را به دامان رسانه‌های بیرونی انداخته است

مهدی بیک‌اوغلی | تفاوت‌ها و شباهت‌های رخدادهای اعتراضی آبان 98 با
حوادث سال 1401 چیست؟ رخدادهای اعتراضی اخیر تا چه زمانی تداوم
خواهد داشت؟ آیا می‌توان الگوی اصلاحی سیستان و بلوچستان را برای
سراسر کشور به کار برد؟ در صورت اجرای چنین راهبردی چه تحولاتی در
فضای عمومی جامعه به وقوع می‌پیوندد؟ این پرسش‌ها و پرسش‌های دیگری
از این دست، این روزها به تناوب در فضای عمومی و فضای مجازی مطرح
می‌شوند، اما پاسخی درخور به آنها داده نمی‌شود. در شرایطی که برخی
طیف‌های تندروی جناح راست همچنان از بگیر و ببند و سرکوب و ایجاد
محدودیت سخن می‌گویند، برخی عقلای قوم و دلسوزان کشور به دنبال
تهیه نسخه‌هایی هستند که از یک طرف مطالبات مردم در بطن آنها تحقق
پیدا کنند و از سوی دیگر، کشور با خطراتی چون فروپاشی اجتماعی،
تجزیه و انهدام مواجه نشود. راهکاری که بیژن عبدالکریمی، فیلسوف
و استاد دانشگاه در این حوزه مطرح می‌کند «شناخت دیگری است»؛
سلوکی که عبدالکریمی معتقد است اگر نظام به آن تاسی جوید و باب
گفت‌وگو با آنان که متفاوت می‌اندیشند را باز کند، خود و کشور را

نجات داده و اگر از اجرائی آن پرهیز کند، سرنوشت ایران و ایرانی را به عرصه‌های هراس‌انگیز رهنمون شده است. او با یادآوری این نکته که تحولات جامعه از نوع امکانی است، اعلام می‌کند همان‌طور که تا 2 ماه قبل کسی باور نمی‌کرد زنان در خیابان‌های کشور بتوانند آزادانه و بدون حجاب حداکثری تردد کنند و این اتفاق رخ داده در افق پیشرو نیز کسی نمی‌داند چه رخ داده‌هایی کمین کرده‌اند. از منظر این استاد دانشگاه، تنها نکته «غیرقابل تغییر»، مطالبه «تغییری» است که در جامعه ایرانی شکل گرفته و این جامعه هرگز به عقب باز نمی‌گردد.

این روزها یادآور رخداد‌های آبان ماه 98 است. در عین حال رخداد‌های اعتراضی پس از مرگ مهسا امینی نیز در آستانه دو ماهگی خود قرار دارد. آیا می‌توان حلقه ارتباطی خاصی میان حوادث سال 96، 98 و 1401 پیدا کرد؟

در يك نگاه کلی مطالبات مردم سابقه دو قرنی دارد. این مطالبات نیز تحقق پیدا نکردند. نه با انقلاب مشروطه، نه با نهضت ملی صنعت نفت و نه سایر تحولات. با انقلاب سال 57 هر چند بخشی از مطالبات مردم تحقق پیدا کرد، اما بخش اعظم مطالبات مردم تحقق پیدا نکردند. اگر بخواهیم با زبان نرم‌تر صحبت کنیم، بخش زیادی از افراد جامعه این حس را دارند که مطالبات‌شان تحقق پیدا نکرده است. موضوع مهم هم احساس جامعه است.

من همواره روی يك شکاف تاریخی، دست گذاشته‌ام و گفته‌ام جامعه ما دو ملت در يك ملت است. در این شکاف، دشمنان کشور نیز خانه کرده و فضا را آلوده می‌کنند. در واقع جامعه ایرانی يك آتش زیر خاکستر است. ایران در سال 88، يك طغیان را تجربه کرد و مسوولان پیام اعتراضات سال 88 را درك نکردند. سپس 8 سال زمان برد تا اعتراضات سال 96 از راه برسد. اما از این سال تا اعتراضات بعدی، 2 سال زمان برد تا رخداد‌های تلخ آبان 98 شکل بگیرد. یعنی جامعه در مقاطع زمانی کوتاه‌تر، اعتراض می‌کرد. سپس اعتراضات سال 1401 از راه رسید. بسیاری معتقدند اگر کرونا نبود، این فاصله‌های اعتراضی (98 تا 1401) کمتر هم می‌شد. از این به بعد سیستم باید منتظر اعتراضاتی مستمر باشد.

تفاوت میان این رخداد‌های اعتراضی 98 و 1401 فقط در زمان آنها بود؟

خیر، سرشت اعتراضات نیز تغییر کرده و رادیکال‌تر شده‌اند. اگر اعتراضات سال 88، اعتراضاتی در درون نظام جمهوری اسلامی بود و

مطالبه مردم این بود که رایي که من در درون ساختار داده‌ام، کجاست؟ امروز اعتراضات و مطالباتِ «در ساختار» بدل به اعتراضات و مطالباتِ «بر ساختار» شده است. متأسفانه باز هم به نظر می‌رسد، حاکمیت با نوعی انسداد روبه‌رو است و منطق تحولات را درک نمی‌کند. شعارها کاملاً رادیکال شده‌اند و متأسفانه (کلمه متأسفانه را آگاهانه به کار می‌برم) بسیاری از پرده‌ها دریده شده‌اند. ساختار هر لحظه را که برای شنیدن مطالبات معترضان از دست می‌دهد، شرایط دشوار و دشوارتر می‌شود. من می‌ترسم همان‌گونه که در ساختار قبلی (حکومت پهلوی) دیر صدای مردم شنیده شد چنین رخدادی نیز برای گفتمان انقلاب شکل بگیرد.

یکی از مواردی که در خصوص اعتراضات سال 98 و اعتراضات 1401 مطرح می‌شود، خاستگاه طبقاتی آنهاست. یعنی اعتراضات سال 98 را متعلق به طبقه محروم و بنیاد اعتراضات سال 1401 را متعلق به طبقه متوسط می‌دانند. این دسته‌بندی‌ها درست است؟

چنین تفاوت‌هایی به نحو کلی ممکن است قابل قبول باشند، اما به نحو مطلق قابل قبول نیستند. یعنی طبقه محروم در رخدادهاي اخير حضور جدي داشتند، حوادثي که در کرج، نازی‌آباد، مناطق حاشیه‌ای تهران و حتی شهرستان‌های محروم رخ داد، نشان داد که رخدادهاي اخير فراتر از نظام طبقاتي است. البته توجه به فردیت همواره بین طبقات بالا و متوسط بیشتر است. اما در کل می‌توان گفت که در سال 1401 طبقه متوسط به‌طور کامل وارد میدان نشده است. اگر چنین حضور گسترده‌ای رخ داده بود، کار تمام شده بود. البته این طبقه از معترضان جوان و نوجوان حمایت لجستیکی می‌کند، اما هنوز برای دگرگونی عظیم و زیربنایی تردید دارد.

چرا طبقه متوسط حاضر به حضور میدانی در خیابان نشده است. چه عاملي آنها را از حضور در میدان باز می‌دارد؟
طبقه متوسط نظاره‌گرند، چون آنها دل‌نگران کشورند. آنها از متلاشی شدن ایران و بدل شدن ایران به ایرانستان وحشت دارند.
آیا می‌توان گفت، اکثریت جامعه ایرانی به دنبال فرصتی هستند که تغییر را بدون دگرگونی‌های عظیم محقق کنند؟

فکر می‌کنم در خصوص این مساله يك اجماع ملي وجود دارد. همان‌گونه که مطالبه تغییر، خواسته بخش وسیعی از جامعه است، میل به تحول بدون خشونت خواسته اکثریت است. اما باید توجه داشت که سکوت بخش اعظم جامعه، به معنای تایید وضع موجود نیست. این هم نوعی نارضایتی است که با سکوت همراه است. سکوت اقشاری از مردم را نباید به معنای موافقت نسبت به وضع موجود تلقی کرد. حتی کسانی که در کف خیابان هستند اعم از جوانان و دانشجویان، خواهان فروپاشی

ساختار اجتماعي نيستند. اما متاسفانه دو گروه جاهل داخل پوزيسيون و نادانهاي اپوزيسيون به دنبال راديکاليزه کردن جامعه هستند. بنا بر اين وظيفه همه ما اين است که روي ضرورت تغيير بدون خشونت و بدون فروپاشي تاکيد کنيم.

اين بحث هم مطرح است که جامعه ايراني در دوران معاصر از خيابان و عرصه ميداني چيزي به دست نياورده است.

ما تا مرز پيروزي رفتيم، اما شکافهاي داخلي و دو قطبيت جامعه مشکل ايجاد کرد. جامعه ايراني در مشروطه دستاوردهاي زيادي کسب کرد، اما نزاع مشروطه خواهان و مشروعه خواهان باعث شکست شد، چون مشروعه خواهان در برابر ارزشهاي دوران مشروطه ايستادند. جامعه ايراني با ملي کردن صنعت نفت در حال کسب دستاوردهاي فراواني بود، اما به دليل نزاع کاشاني و مصدق باز جامعه دو قطبي شد و کودتاي 28 مرداد 32 شکل گرفت. در انقلاب 57 هم فرصت کسب دستاوردهاي فراواني وجود داشت، ايران از نظام سلطه امريکا تقريباً آزاد شد، نظام سلطنت را سرنگون کرد، اما باز هم اين شکاف و دوگانگي و عدم درک اين واقعيت که در جامعه ايراني دو زيست جهان متفاوت وجود دارد، باعث شد تا نتوان از دستاوردهاي انقلاب 57 بهره برداري حداکثري داشت. در واقع عدم به رسميت شناختن ديگري پاشنه آشيل جامعه ايراني است. اگر در ايران بتوانيم وجود دو گونه زيست جهان را به رسميت بشناسيم و اگر بتوانيم وجود ديگري را به رسميت بشناسيم، مساله براي جامعه ايراني آسان تر ميشود.

اين دو زيست جهان به صورت مصداقي چگونه عينيت پيدا ميکند. آيا نزاع سنت و مدرنيسم است. مواجهه دين و سکولاريسم است، مساله جنسيتي است يا... اين دوگانگي چگونه است؟

يعني سنت گرايان وجود جوانان، زنان و... را بپذيرند و قبول کنند که آنها در عالم سنت زيست نميکنند و معترضان، نوگرايان و جوانان ما وجود ديگري را بپذيرند که آنها هنوز به عالم سنت عشق ميورزند. در آن صورت ميتوانيم بر اين بحرانها غلبه پيدا کرده و امر دندان گيري را به دست آورده و آن را حفظ کنيم. من معتقد نيستم با انقلاب 57، چيزي به دست نياورده ايم، معتقد نيستم با مشروطه، ملي کردن صنعت نفت و... چيزي نصيب ايران نشده، فقط معتقدم که نتوانسته ايم اين دستاوردها را حفظ کرده و در مسير توسعه به کار بگيريم.

شما از اصلاح بدون خشونت صحبت کرديد. اين شمایل تحول و اصلاح چه ويژگيهايي بايد داشته باشد. چه تغييراتي در جامعه ايراني بايد محقق شوند تا بگوئيم اصلاح صورت گرفته است؟

در جامعه ايراني به خيلي از واژگان تجاوز شده است و واژگان روح خودشان را از دست داده اند. کلمه اصلاح و اصلاح طلبي نيز از اين دسته

واژگان هستند. پاره‌ای از جریان‌ات سیاسی که بخشی از نظام اشرافیت بروکراتیک کشور بوده‌اند از این واژه سوءاستفاده می‌کنند. باید این کلمه را در کانتکست دیگری به کار بگیریم. اما در کل به دلیل موقعیت تاریخی ایران و عقبه 40 سال پشت سر گذاشته شده، این‌گونه نیست که به سهولت بتوان همه چیز را جابه‌جا کرد. اصلاحات باید تدریجی باشد. اگر ضرورت ملی تغییر را حس کنیم، کار بزرگی کرده‌ایم، سپس آرام آرام می‌توانیم جامعه را از گسست و تجزیه نجات دهیم در عین حال مطالبات مردم نیز محقق شوند.

این روند تدریجی چگونه باید طی شود. بسیاری از جوانان معتقدند که تن دادن به اصلاح تدریجی ممکن است، گروه‌های افراطی را دوباره قدرتمند کند؟

مهم‌ترین مولفه در حال حاضر، این است که قدرت سیاسی وجود دیگری را به رسمیت بشناسد. نکته دوم این است که قدرت درک کند که این تحولات، تحولات اُن‌تولوژیکال و آن‌تروپلژیکال است. یعنی در اگزستانس و جان آدمیان تحولاتی صورت گرفته است و این صرف یک امر سیاسی و یک لجبازی سیاسی نیست، بلکه تحولی است که در جان‌ها و روح بخش اعظمی از جامعه رخ داده است. نکته بعدی آن است که هسته سخت قدرت درک کند که نباید برخورد پلیسی، فیزیکی و امنیتی با مسائل داشته باشد. ضرورت چهارم این است که طی 40 سال گذشته همه واسطه‌ها حذف شده‌اند و امروز حلقه واسطی برای گفت‌وگو با حاکمیت وجود ندارد. کشور نیازمند مترجمانی است که زبان قدرت سیاسی را به زبان معترضان ترجمه کند. هم گفتمان انقلاب و هم معترضان فاقد این حلقه‌های واسط هستند.

در شرایطی که دو طرف همدیگر را به رسمیت نمی‌شناسند چطور می‌توان اقدام به ترجمه مطالبات دو طرف کرد؟

دقیقا، این کار بسیار خطیری است، چون دو طرف همدیگر را به رسمیت نمی‌شناسند. سیستم همه مطبوعات داخلی را خفه کرده و فرزندان این کشور را به دامان رسانه‌های بیرونی انداخته است. افسار افکار و احساسات عمومی به دست من و تو و بی‌بی‌سی و اینترنشنال افتاده است. این خطای بزرگ جمهوری اسلامی است. اگر رسانه‌های منتقد در اختیار عبدالکریمی‌ها، تاجیک‌ها، ابادری‌ها، شمس‌الواعظین‌ها، عبدی‌ها و... قرار می‌گرفت، حلقه واسط از میان نمی‌رفت. اما امروز ایران اینترنشنال ساخت کوکتل مولوتف را آموزش می‌دهد. اعتبار هم پیدا کرده‌اند. اما اعتبار ایران اینترنشنال به دلیل بی‌اعتباری صدا و سیماست.

آیا ورود این نمایندگان به حاکمیت به معنای یک انقلاب نیست؟

دقیقا تحقق این امر به معنای انقلاب است. خامی سیستم این بود که اجازه نداد، نمایندگان در ماشین امضایی به نام قوه مجریه و یک

مجلس تصنعي حضور داشته باشند. شوراي نگهبان در اين زمينه نقش منفي ايفا کرده است.

همين امروز که من با شما صحبت مي‌کنم، رخدادهاي اعتراضی در شهرهاي مختلف جريان دارد، اين اعتراضات تا چه زماني ادامه خواهند داشت؟

حوادث اجتماعي و تاريخي امور امكاني است و نمي‌توان دقيقا پيش‌بيني کرد چه ميشود. همان‌طور که 3 ماه قبل اگر از من و شما مي‌پرسيدند که طی 2 ماه بعد دختران ايراني آزادانه در سطح شهر راه بروند، باور نمي‌کرديم. به‌طور کلي روند، روند خوبي نيست. ايران توسط جهانيان تحت فشار است، تحريم‌ها قطع نميشوند. جنگ اوکراين در کنار ما جريان دارد. دشمنان تلاش دارند، پرونده ايران را به شوراي حکام و سازمان ملل ببرند و عليه ايران قطعنامه صادر کنند. قدرت سياسي کشور، قادر به حل مشکلات اقتصادي نيست. تورم، مدام بالا مي‌رود، پول ملي روزبه‌روز سقوط مي‌کند. دولت قادر به پرداخت سوبسيد بنزين نيست و در آينده در اين زمينه حوادثي شکل خواهد گرفت. بحران جانشيني هم در مطرح است. جامعه ايراني شبيه آتش زير خاکستر است که هر لحظه ممکن است به بهانه‌هاي مختلف شعله‌ور شود. کافي است فردي کشته شود، اتوبوسي سقوط کند، حرفي زده شود و... تا آتش زبانه بکشد. قبل از دير شدن عقل حکم مي‌کند که تصميمات درست گرفته شود.

اخيرا هيأتي از جانب رهبري به سيستان و بلوچستان اعزام شدند، بسياري از زندانيان معترض آزاد شدند. گفت‌وگو با گروه‌هاي مخالف انجام شد، چشماندازي از بهبود آرايه شد و... آيا مي‌توان اين مدل را به سراسر کشور تسري داد؟

ديدن ديگري، بخشي از سلوك سياسي عاقلانه است و هر صاحب قدرتي که چنين سلوكي تاسي کند، عاقلانه رفتار کرده است.

سرشت اعتراضات نیز تغيير کرده و راديکال تر شده اند. اگر اعتراضات سال 88، اعتراضاتي در درون نظام جمهوري اسلامي بود و مطالبه مردم اين بود که رايي که من در درون ساختار داده ام، کجاست؟ امروز اعتراضات و مطالبات «دَر ساختار» بدل به اعتراضات و مطالبات «بَر ساختار» شده است.

طبقه محروم در رخدادهاي اخير حضور جدي داشتند، حوادثي که در کرج، نازي آباد، مناطق حاشيه اي تهران و حتي شهرستان هاي محروم رخ داد، نشان داد که رخدادهاي اخير فراتر از نظام طبقاتي است. بايد توجه داشت که سکوت بخش اعظم جامعه، به معنای تاييد وضع

موجود نیست. این هم نوعی نارضایتی است که با سکوت همراه است. سکوت اقشاری از مردم را نباید به معنای موافقت نسبت به وضع موجود تلقی کرد.

دیدنِ دیگری، بخشی از سلوک سیاسی عاقلانه است و هر صاحب قدرتی که چنین سلوکی تاسی کند، عاقلانه رفتار کرده است.

من: □□□□□□ □□□□□□ 25 □□□□□□ 1401 □□□□□□